## خشت اول

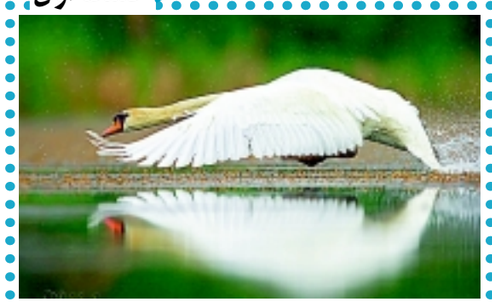

## خداحافظ جمعه شب های بی قراری

روزنامه نگاری معاصر کشور ما جز دعوا و مچ گیری و عریان کردن بداخلاقی ها چه چیزی داشته است؟ شما چقدر در صفحات روزنامه ها و خبرگزاری ها و سایت ها، یادداشت های نرم دلپذیر در تقدیر از یک اتفاق یا پدیده را مشاهده می کنید؟ در عوض چقدر سیلی زدن های خبری و پرخاشگری های مطبوعاتی در ژورنالیسم این روزهای کشور دیده می شود؟ چرا اینچنین شده ایم؟ ...این چند خط شکسته و بسته؛ تقدیم به سید داوود میرباقری عزیز که خیمه عزای عاشقانه و عاقلانه سیدالشهداء را نزدیک به یک سال هر جمعه در قاب تلویزیون برای ما عَلَم کرد.

**

چه کسی یک دهه عمر خود را برای یک اثر هنری خرج می کند جز عاشقی که در ورای آن اثر هنری، نیم نگاهی به صاحب اثر دارد و دل در گروی سالار آزادگان و شهریار شهیدان...«مختارنامه» که آغاز شد در همین صفحه از ملودی مظلومیت تاریخی گفتیم که جز با کلیشه و کلیات چیز زیادی ازش نمی دانیم. جز با روضه و منبر ابزار دیگری برای بیانش نداشته ایم .حالا با لبخندی برلب و سینه ای ستبر، مختارمان را به عالمی نشان می دهیم و پز می دهیم که الا ای اهل عالم! ما باز هم برای تپش قلب هایمان؛ قاب جادو را جادو کردیم...باز هم قوت زانوهایمان را در قاب جادو به رخ جهانیان کشیدیم و نشان دادیم چگونه شیدای مرد تک سوار کوفه «علی ابن ابی طالب» هستیم...مختار، قیام سیدالشهداء سلام الله علیه را نشانه رفته بود و خونخواه پرچمدار آزادگی بود اما خوب نگاه کنید! با هر سکانس اش، از شهری سخن گفت که یگانه حاکم عادل دنیا، بی کسی اش را با چاه قسمت می کرد و دردهایش را با نسیم در میان می گذاشت...

سید عزیز و دوست داشتنی! خیلی ها در این یک سال از تو تقدیر کرده اند و باز هم تقدیر خواهند کرد؛ اما هرگز در میانه این تشویق ها و هدایا، آن هنگام که روی سن ظاهر شدی، لبخندی از عمق جانت را بر لب ندیده ایم و این یعنی شما با کسان دیگری زلف گره زده ای و این دل خوش کنک ها را قاصدک های قلقلک قله پیمایی خود می دانی...قله پیمایی که تازه در کوهپایه سکنی گزیده ای و عزم قله را داری...و این راهپیمایی عاشقانه با امام علی(ع) آغاز شد و با مسافر ری قوت گرفت و با معصومیت از دست رفته رنگ دیگری یافت...خدا قوت سید!

جمعه ها همه خانواده را در خیمه زیارت عاشورای حسین سلام الله علیه جمع می کردی و بی آنکه چراغ ها را خاموش کنی و مداحی را پشت میکروفن بفرستی؛ نقل تاریخ مظلومیت شیعه را در دانه های دل مخاطب داغدار کربلا روایت می کردی...قاب جادویی وداع با ذوالجناح را چنان در قاب جادو نشاندی که مادر سر در پیراهنش مرواریدهای مهر مادری فاطمه(س) و میراث مردانگی زینب(س) را از صورتش درو می کرد. علی اصغر(ع) را چنان فرشته گون به آغوش آسمان سپردی و نسیم بر حنجره اش بوسه زد، که پدر آرام آرام غصه هایش را بریزد روی لبهای گازگرفته اش و با بغض، بر نوه رسول الله سلام بفرستد...

خدا قوت سید! جان های شیفته اهل بیت(ع) را جان دوباره بخشیدی در این شلوغی «جومونگ و ارباب دریا و سلطان باد و ...»!

خدا قوت که یاداوری کردی ایرانی جماعت، مکتبش، مکتب آل علی(ع) است؛ افتخارش قیام برای احیای حکومت علی(ع) است و نشان لیاقتش شهادت برای منتقم خون فرزندان علی(ع)...خدا قوت سید! که نفاق و نیرنگ را در ضیافت قدرت و ثروت و هوس و شهرت چنان عریان کردی که دوست و دشمن به خوبی سفره خود را بشناسند؛ مردهای نامرد و زن های روباه صفت عهد شکن را در قاب چشم های مردمانی از جنس ۱۴۰۰ سال بعد از مختار نشاندی و نشان دادی؛ تاریخ همان است و تنها ظاهر شهرها و آدم ها عوض شده است ورنه مسلم همچنان ممکن است با جمعیتی که به او اقتدا می کنند؛ تنهای تنها بماند و مختار در میان سردارانش به قتلگاه رود...

خداحافظ سید خوش فکر جمعه شب های ایرانی که دست پخت بی نظیرت تا سالها در کام سلول سلول وجود ما خواهد بود؛ موسیقی و لباس و تصویر و صدا و دکور و دیالوگ هایت آن قدر مغزپخت بود که اشکالات ریز و درشت را هم بگذاریم به حساب عظمت پروژه ای که بعید است غیر از خودت کسی تکرارش کند...

■ محسن حدادی

## پیشنهاد چی؟

**سینا محمدی** - تئاتر معرفی کردن در این ایام کمی سخت شده؛ یا نمایش های روی صحنه افه های روشنفکری و ترجمه آثار خارجی ۱۰۰ سال قبل است یا متلک پرانی به مملکت و مسئولان و ...اما وقتی یک عده دانشجوی تحصیل کرده دور هم جمع می شوند تا خانواده های تهرانی را در ۱۲۰ دقیقه، کمی از گرما و آلودگی و شلوغی و ترافیک و سیاسی بازی نجات بدهند؛ حتما باید پیشنهاد شود. حالا اگر در این ۱۲۰ دقیقه کمی هم به وضعیت اقتصادی و اجتماعی گیر داده شود و برنامه های ماهواره ای تمسخر شود و برخی رفتارهای دختر و پسرهای امروزی آیینه وار نقد شود؛ بهتر هم هست! پس دانشجوها با ۴هزار تومان و باقی تهرانی ها با ۸ هزار تومان هرشب ساعت ۲۱ خودشان را به سینما بلوار واقع در بلوار کشاورز، تقاطع ۱۶آذر برسانند. «کامی کو؟» یک نمایش کمدی هست اما حرف های زیادی برای گفتن دارد آن هم بدون ستاره های پوشالی و اسم و رسم دار سینما که الکی صحنه تئاتر را هم شلوغ می کنند!

## گردش گودری

من گرفتار سنگینی سکوتی هستم که قبل از هر فریاد بلندی لازم است

*

مریدی از بایزید گوشه ای از لباس او را جهت تبرک خواست.
بایزید به او گفت:
اگر تمام پوست مرا هم جز، پوست خود کنی اما عمل بایزید را انجام ندهی هیچ ارزشی ندارد

*

من زخمی سطرهای ناگفتنی ام
دیوانه ی عطر های ناگفتنی ام
در فصل رواج خشکسالی،باران!
تنهایی چترهای ناگفتنی ام

*

با دوستم رفتیم پیک نیک ... بهش چاقو دادم در کنسرو وو باز کنه. میگه: با چاقو بازش کنم؟!
- پـَـنـه پـــَـ راست کلیک کن روش اوپن ویت بزن با مدیا پلیر بازش کن!

سوژه بدهید، صفحه تحویل بگیرید!
علاوه بر ایمیل میرز ا با این شماره با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

از راست: حاج محمود احمدی تبار و عباس عاصمی

از راست: احمدی تبار و شهید نظری ثابت

پاسداشت شهدای مظلوم و بی نشان واحد اطلاعات عملیات

# بی نشان تر از ستاره های آسمان

**قدم منه به خرابات جز به شرط ادب/ که ساکنان درش محرمان پادشه اند/ مبین حقیر گدایان عشق را، کاین قوم/ شهان بی کمر و خسروان بی کُله اند . . . یک سال پیش وقتی سید عبدالحسین موسوی نژاد به دفتر کارم آمد، نمی دانستم همان سید نورانی و امام جماعت همیشگی جلسات بچه های اطلاعات لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب(ع)، قرار است پیشنهاد کاری را برایم آورده باشد که حسن ختام آن شهادت او و همرزمانش باشد . قرار بود نشان لیاقت نگارش کتاب «بی نشان ترین ستاره» با موضوع زندگی شهید علی اکبر نظری ثابت را بر دوش من گذارند و چه زیبا بود همه لحظه های نگارش کتاب، تحقیق وتدوین و گفت و گوی لحظه به لحظه با سید عبدالحسین موسوی و حاج محمود احمدی تبار . لحظه هایی که آشنایی ۲۰ ساله ام با هر دوی آنها را به دوستی و صمیمیتی رساند که نشنیدن صدا و ندیدن چهره های نورانی شان برایم غیر قابل تحمل شد . کار کتاب که تمام شد سپاس نگارنده از سید عبدالحسین موسوی، حاج محمود احمدی تبار و عباس عاصمی ، در مقدمه کتاب نکته ای بود که خوشایند هر سه نفرشان نبود، اما اصرار من تسلیم شان ساخت و اکنون می بینم که نام هر سه آنان در فهرست شهیدانی است که در کنار هم به علی اکبر نظری ثابت پیوسته اند . . . حالا باید وقتی باشد و حالی و کتابی برای همین شهدای بزرگوار که چند روز قبل بر فراز دلهای داغدار زائران و مجاوران حضرت کریمه اهل بیت(ع)، در خاک قم، آرام گرفتند . . . امروز رمضان المبارک خود را عاشورایی آغاز می کنیم تا به برکت نام و یاد سربازان روح الله و عاشقان اباعبدالله(ع)، روزها وشب های بابرکتی را از ساعت شنی عمرمان طی کنیم .**

■ حسن طاهری

### در شهادت را ها بنهفته است...

شاید هیچ مقدمه یا پیش درآمدی، چون این مصرع، گویاتر از آن چیزی نباشد که در سطرها و صفحات زندگی شهیدان یافت می شود. همانکه بر پای سنگ مزار شهید علی اکبر ثابت، مسئول اطلاعات و عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب(ع) نشسته است و چون زبان گویایی، هر بیننده و رونده ای را به خود می خواند تا بر پای خانه ابدی آن پیکر خونین آرمیده بر خاک، اندکی تأمل و چشم در چشم رخ دلربایش، سفری به آسمان کند و دست بر ساغر طاقچه خاطراتت، جرعه نوش روزگاران این صبوحی زدگان رند مست، گردد.

قدم نهادن در جاده شناخت شخصیت شهیدان و شیدایان حلقه عرفانی حضرت روح الله(ره)، نه آن کار سهل و آسانی است که به هفته و ماه و فصل و سال به دست آید؛ طریقت و سلوکی است از جنس عمل محض و اخلاص پاک، که در هیچ دفتر و رساله و دیباچه ای نمی گنجد.

این طریقت رندی و مستانگی و شیدایی و دلباختگی، نه آن چیزی است که در خرقه و تسبیح و حلقه ظاهری خلاصه شود؛ مرد میدان می خواهد و دلی شرزه و شیدا، دار بر دوش و پای برهنه، دوان و روان به سوی آتش حادثه، بی هراس و بی تعلق و بی منت، سرشار از صدق و صمیمیت و صفا و کامی سیراب از ساغر کوثر و کتاب.

سال ها پیش، قصار نورانی از شهید گمنام و بی نشان، امیر غفلت زاده، معروف به امیر عرب، فرزندی از کوخ نشینان خیابان چهارمردان قم و از مجاهدان و شیرمردان جنگ و جهادگران شرزه واحد اطلاعات ـ عملیات، در میان بازماندگان جهاد مقدس شنیده می شد. قصاری که تفسیر آن در گذرزمان، بیشتر از هر روز آشکار و روشن می شود. این شهید بزرگوار (رحمه الله علیه) در پاسخ به درخواست دوستان همرزم خود مبنی بر ثبت و ضبط گزارش ها و مأموریت های خود، از پاکستان و افغانستان و ترکیه و عراق و لبنان و حتی اروپا، برای استفاده آیندگان، چنین گفته بود: «این راه که فرزندان خمینی در آن قدم نهاده اند، راهی نیست که در جمله و دفتر و کتاب و گزارش ها بگنجد. هر کسی به دنبال این مرام و مسلک و آموختن آن است، خود باید بخواهد و جست و جو کند تا بیابد و بجوید. راهی است که قلب ها باید به آن هدایت شوند و خداوند با نور خود، آنان را به این مسیر آشنا سازد.»

امیر عرب، در هیچ نهاد علمی حوزوی و دانشگاهی درس حکمت و فلسفه و تفسیر را نیاموخته بود، امّا آنچه را که در کلامش جاری شد، همان چیزی بود که از دولب عارف وارسته نامی و فقیه شهیر آسمانی، حضرت آیت الله بهجت(ره)، به گوش جان شنیده شد. حضرت ایشان نیز در پاسخ به این پرسش که چگونه می شود راه و اسوه و الگویی را در این تاریکه بازار یافت، چنین فرمود: «وَ الّذین جاهَدوا فینا لَنَهدِیَنَّهم سُبُلَنا...»

چنین است که سخن عارفانه و حکیمانه فقیه عارف و مجاهد نودساله، همان عطر و رنگی را دارد که کلام امیر عربِ ۱۹ ساله، آن را در فضای آسمان دل نسل ها منتشر می سازد.

شناخت و آگاهی از دنیای پر رمز و راز و پیچیده شهیدان، نه آن چیزی است که از عهده هر طفل ره و خامه شکسته ای برآید که «هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست.» و هر آن کس که جویای آن است، چه بسیار راه طولانی را که باید بپیماید تا خداوند به نور خود، آن را بر او بشناساند. آنچه که از امامان معصوم(ع) بر دفاتر روایات نقش بسته است، نکته ای است که شاید کلیدی بر قفل های بسته این نکته باشد. در میان سخن معصومین(ع) بارها و بارها تأکید و اصرار بر آن شده است که «چون انسان در دنیا بر آن باشد که شهرت یابد، آفریدگار در گمنامی قرارش می دهد و چون کسی در پی گمنامی و بی نشانی باشد، خداوند او را مشهور و خوشنام می سازد.»

این راز و رمزی است که آفریدگار، ضمانت آن را بر دوش گرفته است تا آنانی را که در زمان حیات دنیایی، بی نشانی و گمنامی در ارض را پیشه خود ساخته اند، آن چنان در حیات آسمانی پس از مرگشان شهرت دهد که آوازه شهرت شان مایه حسرت اهل دنیا شود. چرا که از تبار قبیله«فی السماء معروفون و فی الارض مجهولون» شده اند و آنکه در آسمان شهیر شود، چرا در زمین شهید نباشد؟!

سنت لایتغیر حضرت حق بر آن است تا استخلاف فی الارض را به مستضعفین زمین بسپارد. پابرهنگان زمین و مستضعفان ارض، جانشینی حقیقی خداوند را بر زمین دارند و این استضعاف، تنها در زمین است، نه درآسمان. چرا که مؤمنان، استضعاف در زمین دارند، و استغناء در آسمان. و چنین است که هر آن کس استغناء در سماء دارد، استخلاف در ارض بیابد. اگر این قاعده قرآنی، جزو سنن لایتغیر و لا یتبدّل الهی است، پس شهیدان بدون شک خلیفة الله دائمی بر روی زمین هستند. فرمانروایان و حاکمان همیشگی دل ها که در قلب ها بذر امید می رویانند و راه را در تیرگی ها می نمایانند و در اوج گمنامی، مشهور و معروف آسمان، چون ستاره می درخشند و راه هدایت را روشن می سازند؛ «و اَشْهَدُ اَنَکُم اَعلامُ الدّین و نُجُومُ العالَمین».

### نگفته اند که بگویید...!

با این وصف که حیات شهیدان راز و رمزی پیچیده دارد، پای نهادن در مسیرشان ناممکن و سخت نیست، چرا که از جنس انسان اند با همان آرزوها و آمال و خواسته ها و غرایز و تعلقات، ولی با همت و تلاش و عزمی ستودنی که همه باید خود را به آن آراسته سازند. در میان همه شهیدان که بار یافتن به پیشگاه قدسی شان، همت و عزمی مردانه می طلبد، برخی شهیدان از پیچیدگی دو چندان و مضاعفی برخوردارند. شهیدان واحد اطلاعات و عملیات از این جهت، به دلیل شرایط کاری ویژه، دارنده خصوصیات و امتیازات و برجستگی های اخلاقی خاصی بوده و از جنس چنین شهیدانی هستند.

شاید در میان شوخی ها و تلخندهای باقی مانده از دوران جنگ، این جمله بسیار شنیده شده باشد که:«نگفته اند که بگویید...!» اما نیک باید دانست که این اصل اساسی زندگی یک نیروی واحد اطلاعات ـ عملیات است؛ شعاری که در بردارنده الزامات روحی دیگری نیز هست؛ الزامات روحی همچون: نهراسیدن از مرگ، شجاعت، نظم، دقت بالا، سکوت همیشگی در جمع، وقار، قاطعیت، رازداری، ابهّت، آرامش، صبر، خستگی ناپذیری، پرکاری، تسلط بر احساسات و البته، مهم تر از همه این الزامات، دوری از هوی و هوس و رعایت نهایت تقوی و خداترسی. این عناصر و ویژگی ها مجموعه ای را فراهم می آورد که رسیدن به عمق شخصیت و شناخت روحیات یک نیروی اطلاعات ـ عملیات را برای یک محقق و یا نویسنده، بسیار سخت و شاید در برخی موارد ناشدنی می سازد.

بدون شک، آنانی که کارنامه چنین شهیدانی را می خوانند، در میان فراز و فرودهای زندگی پرحادثه شان، قطعاتی نورانی و مشعشع را می نگرند که به افسانه ها و شاهنامه ها می ماند، ولی حقیقت آن است که آنچه را که می خوانند، واقعیت داشته و دارد؛ واقعیتی که نسل کنونی نیز لازم است قطره ای از آن دریای بیکران را بچشند. واقعیتی که شنونده و خواننده، تا با پوست و گوشت و استخوان، هُرم آتش انفجار و تلخی دود و غبار و سختی گرما و سرمای شرجی و زمستان، و درد و رنج زخم و جراحت را درک نکرده باشد، بر اساس قاعده «یدرک و لا یوصف» توان فهم آن را نخواهد داشت.

آنان که در معرکه جهاد زیسته اند و در مصاف نبرد بوده اند، نیک می دانند که هزاران واژه وصف شده از زیست آسمانی شهیدان، یک قطره است از اقیانوس واقعه و ثانیه ای از هزار هزار لحظه و ستاره ای از کهکشان کهکشان حادثه و چنین است که دفتر دفتر یاد و پاسداشت آنان پر کاه بی بها، تحفه ای است به درگاه سلیمانی شهیدان و کشتگان حریم حرم؛ با این ترنّم که «یا لَیتنی کُنتُ مَعَکُم فَاَفوزَ فوزاً عَظیما».

کتوم و رازدار، باوقار و صبور، صمیمی و خاکی، زاهد و عابد، شوخ و خنده رو، قاطع و دلسوز، آرام و باجذبه، مدیر و کاردان، خستگی ناپذیر و پرکار و از همه مهم تر، بسیار معنوی و خالص؛ مجموعه ای از خصائل انسان های سربسته و پیچیده ای است که از شهیدان واحد اطلاعات و عملیات شخصیتی جامع اضداد ساخته است. بررسی این روحیات متضاد و پی بردن به زوایای پنهان آن، همان رمز و رازی است که در آغاز به آن اشاره شد. رازی که شاید با این فراز زیارت شهدای کربلا بتوان آن را رمزگشایی کرد: «السّلام علیکم ایّها الذّابونَ عَن توحیدِ ا...، السلام علیکم بِما صَبَرْتُم فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار»!

### جز به خون فاش نمی شود

اگر سرسلسله عشّاق و مستانگی عالم، سید العشاق، حسین بن علی(ع) باشد، که جمع ضدّین را ممکن ساخت و در هُرم پر حرارت ظهر عاشورا، گواربی و زلالی عاشقی و شیدایی را به کام عالم چشاند و تصویری زیبا از عشق را در چکاچک شمشیرها نمایاند؛ آن هم تصویری جامع اضداد، پس چرا پیروان صدیق ذوب شده در توحید و صبر حسینی، چنین نباشند؟! شهدا، صدیقین تاریخ بشر هستند و گواه راستی و درستی آنان، پایداری و ثبات قدم در پیمانی است که در هر صبح و شامشان با حسین بن علی(ع) بسته اند، تا چونان او بمانند و زیست کنند و بمیرند؛ هر چند در زمان های دور و دراز، اما به شعار «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا».

و چنین است که رمز و راز و پیچیدگی سیره و مرام شهیدان شناخته نمی شود، جز با جرعه نوشی از چشمه گوارای کربلا و زلالی جوشان مشک علقمه؛ «وَ زَعَمْنا اَنّا لَکُم اولیاء و مُصدّقونَ فاِنا نَسئَلُکم اِنا کنّا صَدَقْنَاکُم اِلّا اَلْحَقْتُنا بتَصْدیقِنا لَکُم لِنُبَشّرَ اَنْفُسِنا بِاَنّا قد طَهُرْنا بِوِلایَتِکُم»

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند/ کافر عشق بود، گر نشود باده پرست

در میان مجاهدت های خالصانه بسیجیان پاسدار، شهیدان سیدعبدالحسین موسوی نژاد، محمود احمدی تبار، عباس عاصمی، ولی الله صحرایی، علی اکبر جمراسی و مهدی خبیر ،رمز و رازی نهفته است که در سیاهی دنیای مادی، جز به خون فاش نمی شود. این خامه شکسته و ناتوان، چگونه یارای آن دارد تا قدم از قدم بردارد و گوشه ای از پس پرده پر رمز و راز آن شهیدان شهیر آسمانی را بگشاید؟

## یادداشت سوم

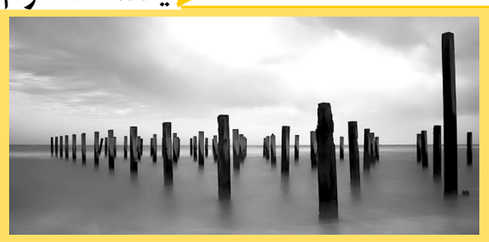

برای تازه واردها...

### نسل سومی های دفاع مقدس

۴ تا ۷مرداد امسال، خشت اول یکی از مهم ترین فعالیت های بسیج دانشجویی پایه ریزی شد و مسئولان کانون های دفاع مقدس بسیج دانشجویی از ۱۲استان کشور؛ در لنگرود و رودسر گردهم آمدند تا طی یک دوره فشرده، با سازوکارهای نظام تشکیلاتی این شاخه جدید و چگونگی اجرای برنامه هایی که در آینده به اجرا درخواهند آورند، آشنا شوند.بسیج دانشجویی، تنها شاخه از سلسله شاخه های بسیج کشوری است که با فرمان مستقیم امام راحل(ره) بعد از پایان جنگ، پا به عرصه وجود گذاشت. برطبق آنچه خمینی کبیر در فرمان خود یادآور شده، دانشجویان بسیجی، مسؤلیت ۴ماموریت اساسی را بردوش خواهند داشت: حل مسائل اعتقادی بسیجیان، ترسیم چهارچوب های اسلام ناب و اصیل(در مقابل اسلام زر و زور؛ دین فروشان درباری، اسلام ابوسفیان و در یک کلمه اسلام آمریکایی)، پاسداری از اصل اساسی نه شرقی، نه غربی(در راستای مطالبه دانشجویان و دورماندن از آلودگی ثروت و قدرت) و دفاع از اسلام و انقلاب در دانشگاه ها و جلوگیری از ورود ایادی بیگانه.

این ماموریت ها، در راستای آرمان بنیان گذار جمهوری اسلامی شکل گرفت. آرمانی که تشکیل حکومت جهانی اسلام را به عنوان هدف نشانه رفته بود و تنها راه تحقق آن را در حرکت جهادی بسیجیان ترسیم می کرد.

با درک این نکته و ورود نسل سوم و چهارم انقلاب به فضای دانشگاه، توصیه های مقام معظم رهبری پیرامون رسالت های دانشجویان بسیجی؛ ابعاد جدیدی از مسئولیت را فراروی این نسل نواندیش قرار داد: شناسایی چالش های اساسی نظام، شناسایی حوزه هایی که دشمن از آن ناحیه به دست آوردهای انقلاب ضربه و فشار وارد می کند، شناسایی میدان هایی که تلاش دانشجویان در آن باید متمرکز باشد(سیاست، خدمت، دین مداری) و شناسایی شروط ورود به این عرصه ها و کسب این شرایط.

بررسی این شرایط و معرفت نسبت به چگونگی ورودی به این میدان های تفکر، بسیج را وارد فضایی ساخت که جز با آموزش و تربیت نیرو و کادر سازی، امکان موفقیت در آن وجود نداشت. شکل گیری کانون دفاع مقدس در بسیج دانشجویی، یکی از اشکال تأمین کننده این هدف است که اولین دوره تربیت مسؤلان این کانون ها؛ قبل از ماه مبارک(۴تا ۷مرداد) و دومین دوره آن با حضور نمایندگان قریب به ۱۹استان؛ بعد از ماه مبارک در ارومیه اجرا خواهد شد.

کیانوش بستاک، معاون روایت مقاومت در این رابطه می گوید: اوایل سال ۹۰، کانون دفاع مقدس به عنوان یک شاخه مستقل بسیج در دانشگاه ها، مراحل اداری خود را طی کرد و عملیاتی شد. در حال حاضر هزار کانون در دانشگاه ها تشکیل شده و بخشی از مسئولان این کانون ها، در اردوی ۱۱روزه ماه رمضان، راوی خواهند شد. به هر حال جذب حداکثری، ما را برآن داشت تا کسانی را که شرایط مدیریتی و اعتقادی را در سطوح اولیه دارا باشند؛ ولو این که چندان مورد عنایت دوستان حزب اللهی نباشند، به عنوان مسئول بپذیریم و با آموزشی که به آنها داده می شود؛ علاوه براین که آنها را به نیروهایی متعهد تبدیل کنیم، آموزش های مدیریتی و تشکیلاتی را نیز ارائه دهیم. اولویت در این طرح با کسانی است که اولاً دوست دارند در این زمینه فعالیت داشته باشند ثانیاً ورودی های اولیه دانشگاه باشند و ثمرات آموزش هایی که می بینند؛ به صورت ارائه فعالیت در دانشگاه، قابل رصد باشد.

سرفصل های این دوره ها به صورت مهارتی - انگیزشی تدوین شد. زیرا قبل از مهارت؛ باید چگونه فکر کردن و به عبارتی نقشه راه، برای دوستان تبیین شود و پس از شناختن جایگاه خود و ماهیت و اهمیت این کار؛ وارد حوزه اجرا شوند. بحث مطالبات رهبری از دانشجویان؛ در همین زمینه بحث و بررسی شد. به عبارتی بسیاری از دوستان در این حوزه، عشق و شور کار کردن در راه شهدا و دفاع مقدس را دارند ولی ما می خواهیم این شور به شعور ارتقای درجه پیدا کند.

قاسم داورزنی که خود از راویان دوره اولی محسوب می شود، نیز به نسل سوم گفت: «فتح الفتوح این دوره، این جاست که دوستان متوجه شدند گاهی یک راوی تربیت شده نسل سومی از یک سردار جنگ رفته الگوی موثرتر و کارآمدتری هم به لحاظ منش و هم به لحاظ روایت است. به عبارتی راویان ما در بسیج دانشجویی به نقطه ای رسیده اند که می توانند تجربیات علمی و عملی خود را حتی در اختیار متولیان نهادهای دفاع مقدسی قرار داده و اتاق فکر آنها برای عملکرد های مورد نیاز شوند...

به هر حال این دوره هم تمام شد. اردویی که برنامه کوه برای یادگیری استقامت داشت؛ برنامه دریا برای یادگیری عفت و حیا در عین زلال بودن؛ برنامه بازدید از گلزار شهدای آستانه اشرفیه و دیدن مادران شهیدی که حتی نگاه کردن به چهره های آنها؛ دل را منقلب و قلب را متحول می کرد. امیدواریم ورودی های امسال دانشگاه ها، وقتی هفته دفاع مقدس پا به دانشگاه می گذارند؛ فضای متفاوتی را تجربه خواهند کرد.

■ هدی مقدم

## نگاه سوم

در اینکه آمار طلاق دارد فرت و فرت می رود بالا و از هر چند تایی، چند تاش به طلاق منجر می شود باید خیلی ها را مقصر دانست و یکی ش همین فیلم سینمایی هایی است که در آن ها زن و مرد را به جان هم می اندازیم و صحنه فیلم را تبدیل می کنیم به صحنه جدال زن و مرد و ناخودآگاه القا می کنیم که این جنگ ها برنده ای دارد و طرف دیگر را علیه آن یکی می شورانیم...

دلم می خواهد به تمام زوج ها جوانی که پایشان را از دفتر ازدواج بیرون می گذارند فیلم «لیلا» ی مهرجویی را هدیه بدهم، نه اینکه اگر بچه دار نشدند یاد بگیرند چه کار کنند، اینکه بفهمند که چه طور با هم ارتباط درست و خوبی داشته باشند و اگر اشتباهی هم کردند راه را برای بازگشت باز گذاشته باشند... اینکه یاد بگیرند چه طور پای هم بایستند و بسازند؛ یاد جمله معروف امام(ره) می افتم وقت خواندن خطبه عقد «بروید با هم بسازید»...

و دلم نمی خواهد فیلمی را ببینم که موقع بیرون آمدن از سالن سینما یا از مردها متنفر باشم و یا از زن بودن خودم...

و فیلم «ورود آقایان ممنوع»، با تمام ساختار خوبی که دیگران شرحش را زیاد گفته اند، برای من چنین فیلمی بود، اینکه به دو طرف دختر و پسر به عنوان دو رقیبی نگاه کنیم که مدام در پی این اند که ثابت کنند یکی از دیگری بهتر است، اینکه بنشینی روی صندلی سینما و چیزهایی بشنوی مثل جدال لفظی دخترها و پسرها در دو طرف سالن و هیچ کاری نتوانی بکنی و فکر کنی که همین ها چند سال بعد آمار بالای طلاق را می سازند، در حد مرگ به انفجار نزدیک می شوی...

اگر تا دیروز فیلم های تهمینه میلانی را با آرامش نمی دیدم امروز دیگر به هیچ فیلمی اعتماد، نمی توانم بکنم.

نمی دانم من خیلی «دوربین» و آینده نگرم یا شما هم همین طور فکر می کنید؟

■ زهرا بخشی نیا

## سفره سوم

**فرهاد کاوه** - این روزها ثانیه هایی قبل از سپیده دم و دقایقی بعد از اذان مغرب، سفره هایی در خانه های ایرانی پهن می شود؛ حالا اما ما برای این آفتاب و مهتاب ماه ترین ماه خدا یک سفره پیشنهادی دیگر داریم برای آنها که این دو سفره کم شان است؛ سفره ای رنگارنگ برای همه سلیقه ها...

**برگ های کاغذی**: جناب ری شهری عزیز کتابی از یادداشت ها و مشاهدات و توصیه های عارف معاصر آیت الله بهجت رحمت الله علیه منتشر کرده که خواندنش در این ایام توصیه می شود؛ «زمزم عارفان» را دارالحدیث منتشر کرده است. اگر کتاب های اخلاقی آیت الله جوادی آملی را با حوصله بخوانید، به اندازه همه عمرتان، طلا و جواهر معنوی ذخیره کرده اید و نیازی به این حساب سپرده های من درآوردی هم نیست. اما «الف» کتابی جمع وجور که انتشارات میراث اهل قلم منتشر کرده هم بد نیست! کتاب علی(ع) از زبان علی(ع) دکتر شهیدی نیز در این شب ها خوب جواب می دهد.

**پرده نقره**: تماشای برخی فیلم ها گاهی مثل چک آپ بدن است؛ نیازی است که باید چند وقت یک بار برآورده شود...اصلا روح را جلا می دهد؛ «آژانس شیشه‌ای» ابراهیم حاتمی کیا، «بچه های آسمان» مجید مجیدی، «یک تکه نان» کمال تبریزی، «طلاومس» همایون اسعدیان، «هیوا» مرحوم رسول ملاقلی پور، «بازمانده» مرحوم سیف الله داد، «مسافر ری» داوود میرباقری... را می توان در این ایام دید و لذت برد.

**بی کلام**: اگر اهل رادیو هستید؛ حتما موج ۹۳.۵ اف ام را بگیرید که از صبح تا شام آوا و نواست. برای همه جور سلیقه و عقیده. شنیدنی و آرامبخش! خیلی ها اهل گوش دادن موسیقی بی کلام هستند؛ «آرام تر از دریا» ساخته مجید انتظامی،«خیلی دور، خیلی نزدیک» محمدرضا علیقلی، «باران عشق» ناصر چشم آذر را برای مطالعه و یا تفکرهای شبانه که در این ماه بدجوری فاز می دهد، از دست ندهید.

**سایت بازی**: بالاخره خیلی از ما صبح و شب برایمان زیاد تفاوتی ندارد، سحری و افطار را هم شاید پای لپ تاپ و یا کامپیوتر شخصی و اینترنت پرسرعت مخابرات عزیز می گذرانند؛ حوزه دات نت، تبیان و امام علی دات نت را در این ایام از دست ندهید.

**هوای تازه**: بوستان سعدی و مثنوی معنوی شاید اسامی بزرگی داشته باشند اما باور کنید و باور کنیم که خواندنی هایی هستند که روزهای بابرکت رمضان را برایمان ماندگار تر می کنند. سهراب سپهری هم برای آنها که تنها می خواهند ذهن شان را با هوایی تازه دور از دود و غم و خشم و گرما، باران بزنند.

**بهتر از ۷۰ سال**: هر کاری کنیم باز هم یک دقیقه تفکر و قول مساعد رسول مهربانی صلوات الله و سلامه علیه و آله چیز دیگری است. روزی یک صفحه قرآن با ترجمه و تامل روی آن. یک صفحه نهج البلاغه امیر فصاحت و بلاغت، یک دعا از صحیفه سجادیه حضرت سجاد علیه السلام. این کارها را هم حوصله نداشتین، حتما قبل از خواب، دقایقی در خلوت خود، خانه ای از فکر و ذکر بسازید. فکر حضرت دوست و ذکر صلوات بر نازنین مخلوق آفرینش...چند دقیقه کافی است. مفاتیح الجنان با ترجمه آیت الله مکارم شیرازی هم چیز دیگری است.

**فال و تماشا**: شک نکنید که اگر مجموعه های تلویزیونی سیما را نبینید، چیزی از دست نمی دهید؛ فال و تماشا را در مصلای امام خمینی(ره) تهران، تجربه کنید. نمایشگاه بین المللی قرآن.

## ساعت ۲۵

گفت: حاج آقا یه سوال دارم که خیلی جوابش برام مهمه!
گفتم: چشم، اگه جوابشو بدونم خوشحال می شم بتونم کمکتون کنم.
گفت: من رفتنی ام.
گفتم: یعنی چی؟
گفت: دارم می میرم
گفتم: دکتر دیگه ای رفتی، خارج از کشور؟
گفت: نه. همه اتفاق نظر دارن، گفتن خارج هم کاری نمی شه کرد.
گفتم: خدا کریمه، ان شاالله که بهت سلامتی می ده.
با تعجب نگاه کرد و گفت: اگه من بمیرم یعنی خدا کریم نیست؟ فهمیدم آدم فهمیده ایه و نمی شه گولش زد.
گفتم: راست می گی، حالا سوالت چیه؟
گفت: من وقتی فهمیدم دارم می میرم خیلی ناراحت شدم. از خونه بیرون نمی اومدم.
کارم شده بود تو اتاق موندن و غصه خوردن. تا اینکه یه روز به خودم گفتم تا کی منتظر مرگ باشم. خلاصه یه روز صبح از خونه زدم بیرون و مثل همه شروع به کار کردم. اما با مردم فرق داشتم، چون من قرار بود برم و انگار این حال منو کسی دیگه ای نداشت. خیلی مهربون شدم، دیگه رفتارای غلط مردم خیلی اذیتم نمی کرد...با خودم می گفتم بذار دلشون خوش باشه که سر من کلاه گذاشتن. آخه من رفتنی ام و اونا انگار موندنی. سرتونو درد نیارم، من کار می کردم، اما حرص نداشتم. بین مردم بودم اما بهشون ظلم نمی کردم و دوستشون داشتم. ماشین عروس که می دیدم از ته دل شاد می شدم و دعا می کردم. گدا که می دیدم از ته دل غصه می خوردم و بدون اینکه حساب کتاب کنم کمک می کردم. مثل پیر مردا برای همه جوونا آرزوی خوشبختی می کردم. الغرض اینکه این ماجرا منو آدم خوبی کرد و مهربون شدم. حالا سوالم اینه که حالا که من به خاطر مرگ خوب شدم، آیا خدا این خوب شدن منو قبول می کنه؟
گفتم: بله، اونجور که می دونم و به نظرم می رسه آدما تا دم رفتن خوب شدنشون واسه خدا عزیزه.
آرام آرام خداحافظی کرد و تشکر، وقتی داشت می رفت گفتم: راستی نگفتی چقدر وقت داری؟
گفت: معلوم نیست! بین یک روز تا چند هزار رو